

پیوند هویت ملی و سیاست کشورداری در بخش اسطوره ای شاهنامه

سید علی اصغر میر باقری فرد
دکترای زبان و ادبیات فارسی
عضو هیات علمی دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان

آزاده کرمی
دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان

چکیده

شاهنامه فردوسی، علاوه بر آن که کارنامه تربیت، اخلاق و آینه تمام نمای آرمانهای ملت ایران است؛ ترجمان تاریخی پر افتخار و شناسنامه ای معتبر از پیشینه فرهنگ و ملت و نشان پرافتخار هویت ملی ایرانیان نیز است .

بی گمان هر فرد یا ملتی در هر شرایط زیستی و جغرافیایی که باشد؛ می خواهد هویت خود را بشناسد و وجوه افتراق و اشتراکش را با دیگران بداند به همین جهت می توانیم بگوییم ؛ تداوم حیات سیاسی یک ملت وابسته به مولفه های گوناگونی چون سرزمین، دین، اسطوره، سیاست و... است که این موارد نشان هویت ملی و دلیل اتحاد و انسجام ملت ایران است.

شاهنامه فردوسی نیز که می توانیم ادعا کنیم؛ بزرگترین عامل استقلال ایران و سرشار از اندیشه های وطن دوستی و گنجینه ای گرانبها از فرهنگ و تمدن ایرانی است؛ برای دسترسی به گذشته پرافتخار ایران، قابل توجه و اهمیت فراوان است .

حتی در بخش اسطوره ای شاهنامه که نشانی از تاریخ واقعی ایران ندارد؛ می توانیم بهترین نمونه های سیاست مداری و مدنیت ایرانیان را بیابیم. سلسله های شاهی در این دوره با اندیشه های حکومت داری و سیاست ورزی شکل می گیرد و بدین ترتیب و هستی واقعی و هویت راستین ایرانیان از لابلای هزاره های افسانه ای خود را نشان می دهد.

در این مقاله تلاش کرده ایم در لابلای بعضی از امور کشور داری و شیوه های سیاست شاهان اسطوره ای شاهنامه ، هویت ملی و فرهنگ غنی ایرانیان را نشان دهیم.

کلید واژه : اسطوره، شاهنامه، فردوسی، کشورداری، هویت.

مقدمه

قبل از آنکه به بحث اصلی بپردازیم؛ لازم است؛ انگیزه حکیم بزرگ توس را از پدید آوردن این شاهکار بزرگ ادبی ، در خلال مطالعه اوضاع و احوال آن زمان بررسی کنیم .

بعد از حمله اعراب با وجود تسلط قوم عرب بر سرزمین ایران، پدران و اجداد ما، هرگز آیین و رسوم ملی و میهنی را از یاد نبرده همچنان بدان دلبسته بودند.

امور کشورداری همچنان با اسلوب و شیوه روزگاران ساسانی اداره می شد. در زبان ملی تغییری ایجاد نشده، همچنان نیاکان ما به همان زبانهای پیشین خود گفتگو می کردند. اعیاد ملی با شور و شوق فراوان جشن گرفته؛ به آیین نیاکان بر گزار می شد.

با وجود اینکه امیران عرب هنوز خوی دوران جاهلیت خود را فراموش نکرده بودند و مردم غیر عرب را مورد آزار و شکنجه قرار می داد؛ همچنان ملیت و هویت ایرانی از پذیرفتن فساد و تباهی بر کنار مانده بود. این مسئله نارضایتی بسیاری از امیران تازی فراهم آورد. آنها برای شکستن دوام غیرت و اصالت ایرانیان تلاش کردند تا در میان ایرانیان، کسانی را بیابند که بتوانند بوسیله آنها همبستگی و اتحاد ایرانیان را دچار اختلال کنند و آثار ملیت کهن آنان را از میان بردارند.

متأسفانه در میان ایرانیان، افرادی یافت می شدند که نه تنها گوهر نژاد و اصالت خاندان خود را فراموش کرده بودند؛ بلکه نزدیکی به صاحبان زر و زور و دوری از ملیت خویش را افتخار می دانستند و ترک آداب ملی را نشانه پیشرفت و تحولی مثبت می پنداشتند.

اقدام افرادی چون عبدالرحمن سیستانی که برای خوشایند حجاج، حساب دیوان خراج را از پارسی به تازی برگرداند؛ زنگ هشدار بود که میهن پرستان و ملیت دوستان ایرانی را به چاره اندیشی واداشت.

بزرگ مردانی ایرانی ایران دوست، چون ابومنصور، اسدی و دقیقی، دامن همت به کمر زدند تا دژ استوار هویت و فرهنگ ایرانی را از خطر فروپاشی حفظ نمایند و در این میان فردوسی مانند کاوه آهنگر، درفش کاویانی سخن ایرانی را پیشاپیش هوشمندان دیگر به حرکت درآورد و در پرتو آن، اصالت، هویت و هستی ایران را از گرداب هلاکت رهانید.

فردوسی به خوبی دریافته بود که سرنوشت ملتها فقط در میدان چنگ رقم نمی خورد بلکه آنچه شالوده یک ملت را از هم می پاشد؛ ترک آداب و سنن و آیین و شعائر ملی است از آن رو قد

برافراشت و آن آیین را زنده و جاوید نگه داشت. پس آنچه امروز به نام اصالت و هویت چون تاجی درخشان بر تارک ایران و ایرانی می درخشد؛ محصول اندیشه ژرف و میهن پرستی بزرگانی چون حکیم سترگ توس است.

سرزمین

سرزمین، یکی از مهمترین مولفه های ایجاد هویت ملی ایرانیان است. با اندکی تامل و اندیشه در شاهنامه می توان دریافت که فردوسی عاشق و دلداده ایران است. دغدغه فردوسی ایران است و این سخن را می توان در بیت بیت این اثر سترگ یافت. بیشترین نمود ایران دوستی فردوسی در جنگ آشکار می شود، آنجا که دشمنی گجسته قصد حمله به ایران را دارد فردوسی رستم را می آفریند تا فریاد ایرانیان را به گوش وی برساند و از سویی دیگر پاسخ او را به گوش ایرانیان فرو می خواند. در این روزهای سخت، مردم و پهلوانان را به حفظ مرز و بوم خود از چنگ بیگانگان برمی انگیزد.

دو بهره سوی زابلستان شدند	به خواهش بر پور دستان شدند
که ما را ز بدها تو هستی پناه	چو کم شد سر و تاج کاوس شاه
دریغست ایران که ویران شود	کنام پلنگان و شیران شود
همه جای جنگی سواران بدی	نشستگه شهریاران بدی
کنون جای سختی و جای بلاست	نشستگه تیز چنگ اژدهاست
کسی کز پلنگان نخورده ست شیر	بدین رنج ما را بود دستگیر

(شاهنامه خالقی مطلق، دفتر دوم، ص ۸۱)

رستم درد وطن دارد، اندوه گرفتاری ایران دلش را پر از خون و جانش را آماجگاه درد و رنج می کند پس :

ببارید رستم ز چشم آب زرد	دلش گشت پر خون و جان پر ز درد
چنین داد پاسخ که من با سپاه	میان بسته ام جنگ را کینه خواه
چو یابم ز کاوس شاه آگهی	کنم شهر ایران ز ترکان تهی

(دفتر دوم، ص ۸۱)

از سوی دیگر می توان گفت تا زمانی که مردم یک کشور نتوانند میان خود و سرزمینی که زیستگاه آنان است رابطه ای برقرار کرده و به این رابطه معتقد باشند؛ نه تنها در راه حفظ آن محدوده جغرافیایی حاضر به ایثار جان و مال نیستند بلکه کمترین زحمت و دشواری را هم در این راه متحمل نخواهد شد. بنابراین هرگاه جمعی از انسان ها در یک محدوده جغرافیایی، میان خود و زیستگاه خویش، احساس یگانگی و هویت مشترک بکنند؛ پیوندی استوار بین آنها و سرزمینشان برقرار می شود که ضامن بقا و ماندگاری آنان است و به ایجاد یک محدوده تمدنی خواهد انجامید. پایداری سرزمینی به نام ایران، با وجود همه گرفتاری ها، مشکلات و جنگ ها به عنوان یک کشور، با یک محدوده تمدنی مشخص در تاریخ، نشان دهنده این مطلب است که میان این سرزمین و ساکنانش پیوندی ناگسستنی و غیر قابل خلل وجود دارد.

از این رو است که در بسیاری از داستان های شاهنامه می بینیم؛ در ترازوی عشق و محبت نسبت به ایران، جان ارزیدنی و قابل سنجش نیست و این نکته در رفتار هجیر هویدا و آشکار است. هجیر با دلیلی مبتنی بر ایران دوستی از شناساندن رستم به سهراب سر باز می زند و می گوید:

اگر من شوم کشته بر دست اوی	نگردد سیه روز چون آب جوی
چو گودرز و هفتاد پور گزین	همه پهلوانان با آفرین
نباشد به ایران، تن من مباد	چنین دارم از موبد پاک یاد
که چون بر کنند از چمن بیخ سرو	سزد گر گیا را نبوید تذرو

(دفتر دوم، ص ۱۶۶)

از ابیات فوق این نکته بدست می آید که حتی ارج و ارزش پهلوانان نیز به دلیل پاسداری آنان از ایران است و اگر مسئله سرزمین را از این ابیات حذف کنیم؛ نیازی به این همه از خودگذشتگی و جان فشانی نخواهد بود.

در داستان ضحاک، اندیشه شعوبیگری و ایران خواهی فردوسی خود را به آشکارترین صورت نشان می دهد. ضحاک از تازیان است و فردوسی چیرگی بیگانه را بر ایران نمی تابد. فردوسی در هر زمان برای ایران پشتوانه و حافظی می آفریند. در این داستان کاوه آهنگر و فریدون را که از ایرانیان نژاده و باگهرند می آفریند تا به سلطه تازیان بر سرزمین محبوبش خاتمه دهد.

سیاست

تاریخ ایران نشان می دهد که در میان ایرانیان همواره نوعی گرایش عام به چگونگی اداره امور کشور وجود داشته است. این مطالب نمایانگر این است که ایرانیان هرگز نسبت به نحوه اداره امور کشور و چگونگی اعمال حاکمیت و شیوه حکومت بی تفاوت نبوده اند. به عبارتی می توان گفت که مردم ایران در هیچ برهه ای از زمان سیاست گریز نبوده اند. نمونه بارز این بحث را می توانیم در شاهنامه فردوسی ببینیم.

الگوی اداره کشور و ویژگی های شاه و نقش مردم در سیاست کشور از جمله عواملی است که در قالب نظام سیاسی در ایران میان جامعه ایرانی نوعی قوام و همبستگی ایجاد کرده است. بنابراین سیاست ورزی را در کنار دیگر عوامل، باید به عنوان یک عنصر مهم و تاثیرگذار بر هویت ایرانیان به حساب آورد.

چنانکه می دانیم در دوره نودر مردم که از بیداد نودر به تنگ آمده آمده اند؛ شکایت خویش را نزد پهلوانان زمان خویش - سام - می برند و از او می خواهند که خود اداره امور مملکت را در دست گیرد.

برآمد خروشیدن بوق و کوس	به شبگیر هنگام بانگ خروس
که دریای سبز اندرو گشت خوار	یکی لشگری راند از گرگسار
پذیره شدندش بزرگان به راه	چو نزدیک ایران کشید آن سپاه
سوی پهلوان تیز بشتافتند	چو ایرانیان آگهی یافتند
برفتند و گفتند هر گونه دیر	پیاده همی پیش سام دلیر

ز بیدادی نوذر تاجور	که بر خیره گم کرد راه پدر
جهان گشت ویران ز کردار اوی	غنوده شد آن بخت بیدار اوی
نگردد همی بر ره بخردی	از او دور شد فره ایزدی
چه باشد اگر سام یل پهلوان	نشیند بر این تخت روشن روان
جهان گردد آباد با داد اوی	مروراست ایران و بنیاد اوی
همه بنده باشیم و فرمان کنیم	روان ها به مهرش گروگان کنیم

(دفتر ۱ ، ص ۲۸۷)

این مطلب بیانگر بیداری و هوشیاری مردم ایران در مورد احوال و اوضاع سیاسی مملکت و تلاش آنان برای سامان دهی وضعیت آشفته کشور است.

توجه به امور کشورداری و سیاست ، بخش اعظم شاهنامه را در بر می گیرد و این نشانه اوج قدرت ایرانیان در امر سامان دهی و انتظام بخشی کشور است. به طوری که فریدون به آبادی و توانایی و ثروت کشورش می نازد که نتیجه برنامه ریزی مناسب و سیاستگزاری خردمندانه وی است.

بدان ای سرمایه تازیان	کز اختر بدی جاودان، بی زیان
مرا پادشاهی آباد هست	همان گنج و مردی و نیروی دست

(دفتر یکم، ص ۹۴)

اخلاق

با توجه به اصل اصالت وطن و مقدس بودن سرزمین ایران برای ایرانیان ، فردوسی به این مساله می پردازد که ایرانی باید دارای چه خصلت ها و خویهایی باشد که بتواند به دوام تاریخ و ثبات شان و اعتبار پایدار هویت خویش یاری رساند. از آنجا که شاه در راس هرم قدرت قرار دارد همواره اخلاق و ویژگی های شاهان را مورد کنکاش و کاوش قرار می دهد و سره را از ناسره ممتاز می گرداند.

شیوه فردوسی مبتنی بر زیانمایی زشتی های شاهان نیست زیرا در خلال رفتار شاهان میبایست هویت ایرانی را کشف و به دنیا معرفی نماید. لذا می بینیم که در داستان کیکاوس وی را دیوانه و سبکسر می خواند.

به نزدیک این شاه دیوانه شو وزین در سخن یاد کن نو به نو

(دفتر دوم، ص ۱۴۸)

در جاهای دیگر نیز مرتب از زبان دیگران او را سرزنش می کند.

بدو گفت گودرز: بیمارستان ترا جای زیباتر از شارستان
به دشمن دهی هرزمان جای خویش مگویی به کس بیهده رای خویش
سه بارت چنین رنج وسختی فتاد سرت زآزمایش نگشت اوستاد
کشیدی سپه را به مازندران نگر تا چه سختی رسد اندر آن
دگرباره مهمان دشمن شدی صنم بودی او را برهمن شدی
به گیتی جز از پاک یزدان نماند که منشور شمشیر بر تو نخواند

(دفتر دوم، ص ۹۸)

فردوسی، جمشید را با وجود همه شکوه و فرهنگداری اش، نیک مطلق نمی داند و ضمن ستایش دادگری ها و خردمندیهایی که داشته است، " روی برتافتن از راه ایزدی" و " منی کردن" او را بر نمی تابد و او را از اوج عزت فرود می آورد و به دست اهریمنی گجسته چون ضحاک بیدادگر نابود می کند.

یکایک به تخت مهی بنگرید به گیتی جز از خویشان را ندید
ز گیتی سرشاه یزدان شناس ز یزدان بیچید و شد ناسپاس

(دفتر یکم، ص ۴۴)

چو ضحاکش آورد ناگه به چنگ یکایک ندادش سخن را درنگ
به اره ش سراسر به دو نیم کرد جهان را از او پاک پر بیم کرد

(دفتر یکم، ص ۵۲)

نقد اخلاقی شاهان بزرگان و حاکمان در شاهنامه فردوسی، منحصر به شاهان ایران شهر نیست. فردوسی با تکیه بر حس وطن خواهی و دلسوزی برای ایران زمین چونان آئینه ای زشتی ها و زیبایی ها را می نماید به طوری که در خلال داستان ها و ابیات شاهنامه می توانیم به مواردی اشاره کنیم که فردوسی خویشکاری های نیک افراد دشمن را ستوده است. او در خلال ستایش ها و سرزنش ها، پندهای عبرت آموز خویش را به گوش ایرانیان می خواند تا به هوش باشند،

که آن ترک در جنگ نرازدهاست	دم آهنج و در کینه ابر بلاست
درفشش سیاه است و خفتان سیاه	از آهنش ساعد از آهن کلاه
از خویشتن را نگه دار سخت	که مردی دلیر است و بیدار بخت
به پیش سپه آمد افراسیاب	چو کشتی که موجش برآرد ز آب
شود کوه آهن چو دریای آب	اگر بشنود نام افراسیاب

(جلد سوم)

دین

نه تنها منابع تاریخی ، بلکه حتی بخش اسطوره ای شاهنامه این نکته را به اثبات رسانده است که ایران -سرزمین اهورایی - هیچ گاه از دین ورزی و خداپرستی خالی نبوده است. از این رو ایرانی همواره ره ایزدی پیموده و اصرار داشته است که کسی که بر سرزمین شان پادشاهی داشته باشد که از یک سو از الطاف ویژه یزدانی - فره - برخوردار باشد و از سوی دیگر بر این فره مندی وفادار بماند و از آن جدایی نجوید و پیوند خویش را با فره ایزدی نگسلد.

چنانچه می دانیم پس از مرگ نوذر رستم در پی یافتن جانشین نوذر است اما بین پهلوانان کسی شایستگی این مقام را ندارد زیرا دارای فره ایزدی نیست پس رستم می گوید:

بباید یکی شاه خسرو نژاد	که دارد گذشته سخن ها بیاد
بگردار کشتی ست کار سپاه	همش باد و هم بادبان تخت شاه

اگر داردی توس و گستههم فر
سپاهست و گردان بسیار مر
نزیید بریشان همی تاج و تخت
بباید یکی شاه بیدار بخت
که باشد برو فره ایزدی
بتابدز دیهیم او بخردی

(دفتر اول، ص ۳۲۳)

و یا در جایی دیگر از شاهنامه شهریاری و موبدی را در کنار هم می آورد و دین را با سیاست می آمیزد.

منم گفت با فره ایزدی
همم شهریاری و هم موبدی

(دفتر دوم، ص ۴۱)

در خطبه منوچهر با وجود کوتاهی اش عناصر مهم و اصلی دین ورزی به صورت آشکار آمده است.

چو دیهیم شاهی به سر بر نهاد
جهان را سراسر همه مژده داد
به داد و به دین و به مردانگی
به نیکی و پاکی و فرزانیگی
همم دین و هم فره ایزدی ست
همم بخت نیکی و دست بدی است
ابا این هنرها یکی بنده ام
جهان آفرین را پرستنده ام
هر آنکس که در هفت کشور زمین
بگردد ز داد و بتابد ز دین
نماینده رنج درویش را
زبون داشتن، مردم خویش را
برافراستن سر به بیشی و گنج
به رنجور مردم نماینده رنج
همه سر بسر پیش من کافرند
وز اهریمن بد کنش بدترند
هر آن دینور کونه بر دین بود
ز یزدان و از منش نفرین بود

(ج ۱، ص ۱۳۶-۱۳۵)

علاوه بر مواردی که بیان شد در شاهنامه جلوه های عمیق تری از اعتقاد به خدا یافت می شود. باورهای دینی و خداپرستی چنان در شاهنامه وسعت می یابد که خود را در قالب نفرین نشان می دهد. چنانچه در داستان کشته شدن ایرج می بینیم که فریدون سلم تور را نفرین می کند.

همی گفت کای داور دادگر	بدین بی گنه کشته اندر نگر
بخنجر سرش کنده در پیش من	تنش خورده شیران آن انجمن
دل هر دو بیداد از آن سان بسوز	که هرگز نبینند جز تیره روز
بداعی جگرشان کنی آژده	که بخشایش آرد بریشان دده
همی خواهیم از روشن کردگار	که چندان زمان یابم از روزگار
که از تخم ایرج یکی نامور	بیاید بر این کین ببندد کمر

(ج ۱، ص ۱۰۶)

علاوه بر اعتقاد بر خداوند، اعتقاد به دنیایی دیگری دیگر ماورای دنیای مادی و ترس از مکافات دلایل دیگری بر دینداری شاهان ایرانی است. در داستان ایرج می خوانیم:

یکایک برآمد ز جای نشست	گرفت آن گرانی کرسی زر بدست
بزد بر سر خسرو تاجدار	ازو خواست ایرج بجان زینهار
نیایدت گفت ایچ بیم از خدای	نه شرم از پدر خود همینست رای
مکش مر مرا کت سرانجام کار	بپیچاند از خون من کردگار
جهان خواستی یافتی خون مریز	مکن با جهاندار یزدان ستیز

(ج ۱، ص ۱۰۳)

حاصل سخن

شاهنامه فردوسی علاوه بر آنکه از نظر ادبی و زبانی یکی از بزرگترین شاهکارهای جهان به حساب می آید در حکم نسب نامه قوم ایرانی نیز هست .

حکیم سترگ توس برای جولان حس غرور ملی ما میدانی بس گسترده را به ما سپرده است . میدانی که منحصر به محدوده زبان نمی شود بلکه گستره وسیعی از تاریخ، اسطوره، خداجویی، اخلاق و ... را در برمی گیرد . از این روی می توانیم ادعا کنیم که اگر شاهنامه فردوسی نبود، آثار

باستانی بدست آمده از لوحه ها و سنگ نوشته ها و ... هرگز نمی توانست گوشه های تاریک تاریخ ایران را روشن نماید و تنها قادر بود سطری بر گزارشات نوشته شده باستان شناسان بیافزاید. پس حال که منشا هویت و اصالت خویش را در گنجینه ارزشمند استاد فرزانه توس یافته ایم و وی تاریخی روشن را به ما عرضه داشته است بر ما واجب است که با حفظ اصالت و گوهر نژاد خویش همچنان این راه را تا رسیدن به دروازه های جاودانی تمدن و فرهنگ روشن نگاه داریم تا آیندگان ما نیز چون ما بر ایرانی بودن خویش ببالند و همواره در راه اعتلای اندیشه های بزرگ مردانی چون فردوسی این بیت را پیشه همت و سرلوح اندیشه هایشان قرار دهند که :

دریغ است ایران که ویران شود کنام پلنگان و شیران شود

منابع و ماخذ

۱. اسلامی ندوشن، محمود؛ (۱۳۸۱) ایران و جهان از نگاه شاهنامه ؛ موسسه انتشارات امیرکبیر؛ چاپ اول؛ تهران.
۲. حکیم، محمود؛ کریم حسنی تبار؛ (۱۳۶۹) جهان بینی و حکمت فردوسی ؛ دفتر نشر فرهنگی اسلامی؛ چاپ اول؛ زمستان.
۳. حمیدیان، سعید؛ (۱۳۷۲) درآمدی براندیشه و هنر فردوسی؛ نشر مرکز؛ چاپ اول.
۴. رستگار فسایی، منصور؛ (۱۳۸۱) فردوسی و هویت شناسی ایرانی ؛ انتشارات طرح نو؛ تهران.
۵. رضا، فضل الله؛ (۱۳۷۱) پژوهشی در اندیشه های فردوسی؛ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی؛ چاپ سوم.
۶. زرین کوب، عبدالحسین؛ (۱۳۸۱) نامور نامه؛ انتشارات سخن؛ چاپ اول؛ تهران.
۷. ستاری، جلال؛ (۱۳۸۰) هویت ملی و هویت فرهنگی؛ نشر مرکز؛ چاپ اول؛ تهران.
۸. علیخانی، علی اکبر؛ (۱۳۸۳) هویت در ایران ؛ جهاد دانشگاهی ؛ پژوهشکده علوم انسانی- اجتماعی؛ چاپ اول.

۹. فردوسی، ابوالقاسم؛ (۱۳۸۳) شاهنامه ؛ متن انتقادی از روی چاپ مسکو به کوشش حمید سعیدیان؛ نشر قطره؛ جلد چهارم؛ تهران
۱۰. فردوسی، ابوالقاسم؛ (۱۳۶۸) شاهنامه ؛ به کوشش جلال خالقی مطلق ؛ انتشارات روزبهان؛ چاپ اول؛ دفتر یکم؛ تهران.
۱۱. فردوسی، ابوالقاسم؛ (۱۳۷۰) شاهنامه ؛ به کوشش جلال خالقی مطلق ؛ انتشارات روزبهان؛ چاپ اول؛ دفتر دوم؛ تهران.
۱۲. ماسه، هانری؛ (۱۳۵۰) فردوسی و حماسه ملی؛ ترجمه مهدی روشن ضمیر؛ انتشارات کمیته استادان؛ تبریز.
۱۳. --- ؛ ---) مجموعه گفتارهای همایش علمی هویت ملی : بررسی نقش اقوام؛ معاونت اجتماعی وزارت کشور؛ دبیرخانه شورای اجتماعی.
۱۴. میر محمودی، داوود؛ ---) گفتار هایی درباره هویت ملی در ایران.
۱۵. مینوی، مجتبی؛ (۱۳۸۵) فردوسی و شعر او؛ انتشارات معین؛ تهران.
۱۶. ---؛ (۱۳۸۱) مولفه های هویت ملی در ایران ؛ به اهتمام گروه تحقیقات سیاسی اسلام؛ دفتر نشر معارف؛ چاپ اول؛ زمستان.
۱۷. ناطق، ناصح؛ (۱۳۶۴) ایران از نگاه گوبینو؛ بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار؛ آذر.
۱۸. نصر، سید تقی؛ ---) ابدیت ایران؛ انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.